

متمالی گفت دکو شریب در جواب و ضعیف از راه غیب که گنجی چن کرم کند و کرم گرفت بر بوم ازل  
 عکس سکوئی قلوب می دید ای را کرده رو گرفت تیر بدولت زنگار بزرگ کار را جمع شد تا کور شد اسرار را  
 چن نویسی کا غذا سپید آن نشسته خوانده آید نظر چون نویسی بر بنوشته خط نعم ناید خواندش که غلط  
 در بوم باره نویسی بر سرش پس سیه کرد قی جان کوش

خوشنویسی خدا :

این سخن باید بآینه نوشت کرد در سینه بر نگردد در نوشت سر نوشت تا از اول حق نوشت خوشنویس برست نخواهد نوشت  
 فال الصادق علیه السلام : الصّورة الاّشابة هی الصّورة الحقیقة الله علی خلقه و هی الکتاب اللّهی که کلام الله  
 پیسیده « تفسیر صافی سورة البقره ص ۵۵ »

این شمار شمر در قنابین تمام است : کلمت تعارف ازل که از آیه تمیز از بلوح صد نقش مس عالم زد  
 نقطه مشق که از کلمت محبت بکجید دل آدم شد و از مشق محبت چشم چون شناسا می در آینه تصویر بنی نقش از خود بیوی ازل آدم زد  
 صورت کل فرخ و کام از ازاو دیباچه نقش با حسن خط و خاتمه و خاتم زد

کاغذ : کت زنده و مشک در ذوق است چیست بی پاشنی معنا ؟ هیچ

کاغذ خام مشک بویچ چه بوی کاغذ پخت بود و ضایح ( این زمین )

گذر کرم از کوی کاغذ فروشان بحر کوش بسر کاغذ انبار دیدم دران جمله کاغذ بسوی است بیه بست کرد بی سنه دیدار دیدم  
 منی از صورت حال با چشم معنی سرانجام هر یک سپیدار دیدم یکی را بکشتن درن رقصه رقصه بر سر حشره خوانی گزاف دیدم  
 یکی را بست و قیغ غاری نمسبان تاریخ همسار دیدم یکی را سپت گری بنیشت و زواو روز روشن شب آردیدم  
 یکی را بکشت زانند ز حکمت سزوار شده سبب بسیار دیدم یکی را به دشنام آنگاه مردان سیه رو زوشی سیگار دیدم  
 یکی را به سزای شوق خواندم یکی را صیث دل زار دیدم یکی را زانده پیش از شافعی سبک تقدیر چون سخن خدا دیدم  
 یکی را هم آفرین سپیدار گلچین ز گلکهای معنی چو گلزار دیدم غرض کاغذین به جوی هر کسی را بوی گزفتار پندار دیدم  
 برزافسانه چیزی نبود آنچه گفتیم چه گویم که افسانه بسیار دیدم « گلچین معانی از شامان هفتاد و سه و در عالی کتابخانه ای تاریخ سرسبز »



دامت آثار کوی فرزند سلم دام دلهاندی از شک تم  
 نقد مرآت نثار خدمت نوح چشم است سواد قدرت  
 از کجا پرست ای قاصد دل که حجب نسبی دست جمل  
 نامه نام منزه آیاری خیر مست م ز کجا میاری « جامی »  
 قلم را خردن دان بخت زینغ بود گرچه زان کم بنسب دیتی  
 بنینی که از بهر بهر معاش کوشخت ج آند هر روز کن  
 ای بزمست نامجوی پر بر که در نا چو پیش میج کم  
 آنکه ز لوح دلش نقش کم که خواند تیر و لوح از سرش چون نقش فرض کن « ابن مین »

سخن تیر و سر زید کونار و شکله گید که نوک غار بر ستور کوزم ؟

دانی که اندر بسیر خود از بصیرت یل زدهم ؟ ز سده که غلی اکت در حق منظوی برستم « صغیر بهستانی »  
 قلم شرافت اگر دارد از رستم دارد و گرنه دست بزمیش تم دارد « »

خرفه کجاری قصب آل پیش با دو زبان در سخن نام خوش  
 سردی هم کان تیز پریش باشه تار یک تیغ روز پریش  
 کارگر و پرستور خود دین کرده همه کار به کت مین  
 کرد گوی سوس شکیانی شاد گاه حسنه و مانده بونی زکار « دلگت بنسند »

بنی دوی برود نسبت بهم دوتا و یکی چون زبان سلم  
 قلم دار بودند زان سر بر سر که سو در میانان بجنبه در  
 پیوست آن تیغی که ناسایه زمان از فیض شخصش اندوه به نده خورش آلوده قیصر  
 « بر بلاغین و اعلا لغزین »

باتنی بار یکت الاغفال او دولت سین با رتی تار یکت آذاد و کلت کسیر

چون ناله جسم او جسم بزرگه قوی چون بگری چشم او چشم خطر کرد ضرر

گر چه بی کرکشت است بشد در هر جانی مین  
در چه بی هوکشت است بشد از هر سونی صیر

«نقل آقا بیدار پیش خط و خطان»

در وصف علم گفته ای از بده خوش  
خوش کن از بده نامی از بده شو  
بدان نبود کجی در هیچ پرتابی  
شادانی از آن پیوید رنگ آبی  
بغز این قلمی که هست آید  
در هر خط از آن شکست آید

جانی که بی چه ب نی ایسان آید  
تا قبل خط خوب آسان آید

بتر که نویسد آن وقت خویش  
در راستی از قلم بیب و آیش

نیش مسلم از باطل و کج بردارد  
آن چه که شایسته بود بخارود  
«مؤلف میراث فضائی»

## ۲- در سیرت خوشنویسان حکایات هنروران

توجه به مبدا :

افتخار سخن آن بزرگت را در کمال بی‌شای ملک الملک کشف چشمال پادشاهی که بر سپید سر ما پیش زید از نازل آید به دست نعمت ان و آل  
 کلیم سنائی فرماید : زیزدان وان نازا بکان که کوته دیدگی بشا کوفتی که مغز خمیسره تو آرا از زبان سینی  
 موله جلال الدین عینی قزوئی فرماید :

مورکی بر کاغذی دید او قلم گفت با مور و گر این را زدم که عجب است نه آمان کلک که چهره بجان و چه بوسنی او دره  
 گفت آن مور بصر است آینه درین قلم در غسل فرست و اثر گفت آن مور سوم از بزرگت کا صبح در غر زورش نقش است  
 همچنین برقت آهوا کی متر موران غش بود از سبک گفت که فرست بسین این کمان بخواست مرگ که دره بجز  
 صورت آهوا چون لب بر حصار جز بر قفس جان بسته نشد بیخیز بر او که این عقال فرود بی زلقیب خدا باشد هاد

نوشته‌ی نویسان را هم دعوات بر این است که مضمون **الَّذِي تَكْفُرُ بِالْقَلْبِ** این کفر را همیشه ای الهی آند. و آغاز کار  
 بنام او کنند. و استعانت از وی جویند. در حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام با ثورات که سپاه بر خدا صلی الله علیه و آله فرود هر که کار  
 که نام خدا برده شود آن از پیام وی پیغمبرانه (۱). لذا پس از بیوشمار خود را که **رَبِّ بَيْتِ رَبِّكَ وَ لَاقْتَبَسْتَ رَبِّ بَيْتِ رَبِّكَ وَ لَاقْتَبَسْتَ**  
 و بر دعای **يَا مُقْتَبِحَ الْأَنْجَابِ افْتَحْ لَنَا خَيْرَ الْبَابِ** ترک سازند. اکثر این شاعران عاقد زبان آند و گاه در کتب نیز آمده اند  
 و بعضی این مجسدها را بجزای نامی طلب نکاشتا ند :

**رَبِّ بَيْتِ رَبِّكَ وَ لَاقْتَبَسْتَ رَبِّ بَيْتِ رَبِّكَ وَ لَاقْتَبَسْتَ**

(۱) در حدیثی آمده است (سوره قمر تا کتاب) ۱ و نحن امیر المؤمنین علیه السلام ان رسول الله صل الله علیه وآله ، حدثني عن ابي عبد الله عليه السلام  
 انه قال اكل امرئ ذبي بال لا يؤذك فربيه يس الله الرحمن الرحيم ففوا بستره



اگر بپوشتن آیت و کلمات قدس ششغال داشته باشند چون قرآن و اسماء الله و نامهای پانجاهان و آنکه مصومین عظیم السلام پرستند  
 اعمار میشوند و زمان لا یمتد الا المظهورون را کار بستند و پس از پانجاه سال آن کتابت خود بجهت و سپاس خداوند  
 بر حمت و آل او بلیط یا کتب پروراند و در آخرت خود را بنویسند که اغلب جوهر منقش کتبه فلان را کار برده اند و مصلح این کتاب  
 نقل و حکایت

از گلستان هنر : سلطان ابراهیم برادر بایسنقر فرزند شاه رخ بن قوی که در خط شاکر محمد شیرازی بوده بسیار فاضل و هنرمند  
 بود و در باب فضل و استعداد او ادوات بدیشت با ایشان مشهور می بود . از جمله نوادیز لطف الله بر وی معروف به حافظ ابرو [سنه ۸۳۳]  
 مؤلف زبده التواریخ البایسنقری است که به اسم میرزا بایسنقر نوشت بعد از مرگ بایسنقر به شیراز رفت خدمت سلطان ابراهیم پسر پدیر  
 و شرف الدین علی زوی [سنه ۸۵۳] نیز تاریخ طغر نام را با رعایت و عاریت سلطان و برای می گیری از خندان او را بلیط استعدا و کتابت جمع نمود  
 بزشت و سلطان ابراهیم کتابهای مدرسه ثانی را که خود بنیان نهاد مثل دارالصفاء و دارالایام و کتابخانه بقعه فیروز پست خود  
 نوشت و در صده مقبره شیخ صدی این منزل سال ۸۲۵ هزاره کاشی بر رسم زد :

بجهان فخرم از آنم که جهان فخرم از اوست  
 عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست  
 نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل  
 آنچه در ستر سئوی ای بنی آدم از اوست  
 بخللاوت بخورم زهر که شاید ساقی است  
 بارادت بکشم درد که در مان هم از اوست  
 غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد  
 ساقیا باو بد و شادی آن کسین غم از اوست  
 پادشاهی و کدانی بر مایکسان است  
 که بین در همه را پشت عبادت هم از اوست  
 سعیا سیل فناگر کند خانه عشر  
 دل قوی دار که بنیاد بقا حکم از اوست

وی صفتی بنقل دو ذرع طول و یک ذرع نیم عرض نوشت در هزار بابا و العالی لطف سهر و تعف کرد و « به \* در آخر آن در نه »

حکایت کنند که خوش طبعی بر قندی از شیراز در مرقده بخدمت میرزا شاه فرخ رسید. وی اذاحال میرزا سلطان ابراهیم  
استفرا نمود. آن شخص از کلمات میرزا خصوصاً بهشت علمی و شوق نظر عقل بسیار نمود و آخر سخن را بیان فنی ساخت که میرزا برود-  
و دیار شیراز کنه سلطان ابراهیم نوشت که چنین کتب است. میرزا شاه فرخ را بسیار خوش آمد و حقیقت را  
بمیرزا سلطان ابراهیم نوشت: پادشاهان بتجاری را اینقدر دست مشرب و فهم دعوات بوده است. «لکنان شتر»  
نکارنده در تاریخ ۱۶۷/۵۳ و درین مفر بر شیراز از تخت مجرب شد و این کردم بر دیار کاخ اختصاصی و ابرایش  
(تجربه آینه خانه) این اشارت سده‌ی را بخلقه شت عالی دیدم که در پایان چنین رقم داشت: کتب ابراهیم سلطان بن فرخ  
نست و مشربین و ثمانان؟ :

کاردانی از خسروان مجسم زمین سیرده و بن خاک جم که در بخت باگشش ناید زوال ز دست حادث نشد پایمال  
ز بر باد رفتی سحر و دمام سر بر سلیمان علیه السلام بر آفرندی که بر باد رفت ننگ آنکه با دانشش و اوست  
الا تا دست کرم پردی که چنگت بر کام را میزوری

توضیح: این رسم از قدیم الایام و از آغاز ظهور اسلام تا کنون معمول بوده است که خطاط نام خود را در پایان کتب  
می‌نوشت است و آنرا در آخر خوانها و کتب و پرده دیار بنا نهاد آثار بهستانی می‌گیم. این عمل پسند فایده دارد و یکی  
اینکه موجب می‌شود که دیگران با این تشریف شوند و بجز اینند. و بجز اینکه تسلی بخش خاطر خطاطی است که سالها در این کار سرچ برود  
تا قرانت اثری بوجود آورد، فایده سوم آنکه اگر صاحبی روزی بر حمت کند حق در ایشان دعائی و طلب  
آرزوش در عازده گاه و اساس الغفره و العطاء بی اثر نخواهد بود. گذشته از اینها امکان دارد بر سبب نام نویسنده اثبات  
تاریخ در رفع ابهامی تحقق بخشد و پس از سالها از کتب یا کتب بی بی مندرس و ریخته مطالبی دانسته گردد و امروزه بی کسبیم که در خطاطان  
و تاریخ خطاطان بین کتب و حقایق کرده اند که نام خطاطان بر مصور و درای در نوشته با آثار تعیین مشخص گردد.  
جایی نداشت است که کمتر دیده شده نام در قلم نویسنده را از بسیاری کتب و قطعات محو کرده اند و برخی را بنام دیگر می‌جسول

\*) در هر خطی این قرآنی است که امام باقر علیه السلام فرموده اند: هر کس آن نیزند در است و این آقا آنرا بفرست نام صریح اسلام نیست بپند!  
این قرآن در روز شیراز نگاهای می‌نویسد. نوع خط آن محقق در دستش دیده شد. سلطان ابراهیم سال ۸۲۸ قمری در شیراز در گذشته و در دروازه  
مذکور شایسته



ساختند. مگر کمین این عمل گشته خود را بسا گیسو و بزر و بر جمل که ز خبیانت و فوکاری قیصر می نثار و پرداختند که گویا دور نیارند روز وادری کاینکه زور و فضل در کار داد می کنند. «خطوط حکایت دهم از سیر و این لشکران در امان نامه است که چند نامی آنها سموع افتاده و یادیه وام، اگر پرده زوی کار نبردارند معلوم شود که در چه کلیم چه؟»

شکایت : بیژان را خبر از بیخ حسرت نماند یا پیشینه کلبش نژاد خوانند یا بنیشت چاقو نام او را از خطا شکست بر دارند و گاه باشد که آزار بخورد بر بندند و کاسه مستح خود خریدار آن شود. علی مرتضی صلوات الله علیه فرمود در شفقت علم همین پس که جانان آزار بخورد بندند و اگر کسی آشنایان او خواند سازشوند.

خفا نیاکان که طریق تو میرود زانکه در این راه کلب است کیرم که ما چو کینه تن مثل ما که ز هر بره بر شمن کو کوه و بهر دست حکایت : فرست الدوله در کتاب آثار محمد آورده است که :

بشکام حرکت از شیراز تا بهر شهر با تاجری شیرازی می سفر بودم قصه را در کار و اضرائی گشته بودیم شخصی با غمانینه وارد شد و به حاجی تاجر کرد و گفت شب گشته تفزالی متغنی صبح گفته آورده تا به عرض رسانم شاید مورد مرستی کردم. این گفت و دست او بیرون آورد و غزلی خواند که آن از مرحوم صحبت و الد این فقیر بود. . . . . و این با می که نیز از مرحوم والد است و بیاض خود ثبت کرده بود : عید است به است آن کجاست بهینیا اگر بنشیند کجایی هست آن بنشیند زمین دل خونین من است - خلف است و بی شکست آورده است . . . . . گفت بنشیند را شعر این غزلی کمتر در شعر آورده اند. فقیر تعه کرده گفتیم صنی الدین نیا بوری هم بنشیند را خوب در شعر آورده است :

شاعر کوزه ماکیان باشد که بزیرش نند بنشیند غاز غاز آخر بسوی آب رد او بچون دیده ماند باز  
دسته دیگر از ده میان حسرت که در نیر راه و امانده و بتامی از مقامات است . . . . . آذرب سوره ۲۲۷ تا ۲۲۸

نرسیده اند خود را پیش آزار آنچه هستد بینا نند و حال آنکه اقتضای نصیحت و درستی آنست که در پی شخصیت صادق باشند ز کاذب و چنان نمایند که هستند یا چنان باشند که بینا نند . . . . . میزای سلحجوخ گوید :

یکی گوید خضم خواب است یکی گوید دیدم خواب سلمان اگر دلیل پس کی است او است او کسیت جواب گوید دیدم خواب سلمان  
که تو نوموغم را گفت خوشتر نیی این دلیل هم خوشتر است اگر خواب نیستند خط خوشش تو هم بجای نماند تیر و زمان

بخواب هر کس تکیه بر جمال بنهر مرا و نباشد الا لریشیطان را

در مجلسی کنی از دوستان - مرا کت که بیشتر خوشتر کنی از مردان بود دست بگفتم بنا بر نهاده ای یسئیل ائنه  
 اجل اذا جائة ابلهم فلا یستأجرون ساعة ولا ینتقدون بهم تفرش زاهمت بهم مردان . شاید عت آن باشد که این طیفه  
 بعیل را چندین صفت ممتاز است که طول عمر آید . یکی بکات دست آن است که اطراف اکاف میرسد و نوازش ترش است که کند نا  
 به عای خیر میدارد . و دیگر آنکه همچون کلمه در بدی موصوف بصیرت و حاجت مرفند ایچکا و گرو خیانت و بدخواهی گشته جز خیر خلق  
 نخواهند . قطعی تخیله نسخ از این معاینه شرف الکتاب باشد که در سن صد و سی و دو بی حد عینک ترم و حکم نوشته خود در قم  
 بر سن خود و در سن میکش با آن قطعه تصریح کرده بود . خاطرشان گلزار ماند گلشنند و گل و آینه و آناه دستری  
 آنان بصخره روزگار است نام نیکشان را یادگار است . و نام نیکو را حکیمان مفسر بانی گفته اند ؟

حدیث : **إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ** «نخ انصاف»

اصل زیبائی در شوق حیات و پدیده های طبیعی و اراده ای انسانی اصلی مسلم است و خطه که یکی از پدیده های طبیعت  
 رابطه اش با این اصل محرز میگردد . حضرت امیر المؤمنین فرمودند است : **حسن الصورة اول العاودة** خوب روی دریا چو  
 دفتر تجلی است . و هم از آنحضرت است که **حسن الصورة جمال الظاهر** «نخ انصاف»

از صاحب ذوقی پسینده از آن حسن که امین بهتر و برتر است ؛ حسن صورت ؛ حسن صورت حسن خلق ؟  
 گفت حسن نظر از جمال است چو حسن صورت و او را روی او است حسن صورت با گوش رسد . ولی خط ما بهما و سالها در دستیار  
 نمر آدمی است ، هر آن که خواهند خرایدگان آمدن از این . و خط را خطی پاستند و الفتی زاینده است

چهره سازی نازگار و پرهنر	چهره های پرده است از نظر جوان	نیکی از رخ چو پرده کو	نیزه و کبر چو پیش از استخوان
نیوای مشوق شاعر و گشا	نیوای نبشی ز کور مردگان	مهر قمری در رسم آرد و پسته	نوبهاری بکلیف یکو خزان
گفتش ای دستا چه بره است	چو است این صورت که بنویسیان	گفت تا فغ شری از این نازک	آینه خود را کنم برت بیان
زرق و برق و لایزال	پوستی باشد بر وی استخوان	نیست زیبائی واقع برهنر	در منسنگاه ز من آسمان



برین اساس که خوشنویسان از انضباط و اعتدال کافی برخوردار و با آرایش خاطر و تار پیوسته جداست. همان سرور و برهنگار  
 با اعتبار توفیق شایسته بقدری ندهد. لذا اکثر خوشنویسان در امر بستنیم که از راه اعتدال و آداب انی خارج و برکنار باشد.

مکتبه : استعداد بدون رهنمود و تربی بنفونرناید و کم استعداد با پیشکار که بر تربی با بیاناتر انا پناشوی او از بهائی رسنه گفته اند  
 مؤهلیت یک استعداد متوسط ولی با ایمان بیشتر از یک استعداد عالی نرود و در سوخت . پایداری و استقامت بیخ نرود اجرت بشکرده  
 بر سرش هر چه بیشتر کوبی پایداریش بیشتر گردد<sup>(۱)</sup> چه ای سا کورل که از تقسیم گشت نفسی انشا بنفست اقییم ای بیاتر بهوش کاکلش  
 کشته از کاف زغال فروش<sup>(۲)</sup>

قبل از بر طبیعت اولین خالق بیستگرمی است که انواع صحنه های زیبایی را عرضه داشته است و هنر پر از طبیعت همان نغفیه بر صحنه  
 باین تعداد که اگر همیل باشد اثری است عالیتر از طبیعت. و اگر خود در و مغر باشد هست ترازان ....

هنر و ذوق قالب های معنوی که از فی قالب محسوس آن (شامل ترکیب) و دومی قالب معنوی بیروح نیز (شامل احساس بزرند) است. بجهت آرد  
 هنر همیل صحتی معنوی است که از هر دو هنر یعنی و کمالی باشد. که در شرایط کونی معانی معنوی و هنرستانهای معاصر تمام هنر خود را صرف  
 بیود قالب محسوس آن (شامل ترکیب هنر) نموده و حقا بیفنیست شایانی نیز قابل آرد اند .... ولی بر کس همان معانی را از جیب  
 و ارتقا مقام معنوی نیز (روح هنر) یعنی پرورش بزرند نمانند<sup>(۳)</sup>

سعدی زباید : خداوند حکمت باید که هنرند را از بیخ بر شناسد و بقدر منزلت هر یک دلاری کند تا بینشان نیز راغب شوند  
 و هنر پرورند و فضل و ادب شایع گردد<sup>(۴)</sup>

بزرگان هنر پرور و استادان غیر اندیش که رونق هنر به نسبت والای آنان بست است . چون استعداد و خویش هنر  
 در جوانی مشاهد و کرده اند نبوازش او پرورنده و بر تربیت و پرورش وی توجه نموده اند .

حکایت (۵) : اجمال صند از افاضل شراست و از سادات یرداست و پدرش در زمان دولت محمد بن مظفر اتونی  
 ۷۶۵ مقدم سادات ولایت خود بوده است . روزی محمد بن مظفر بعلت خاندای درآمد سینه زاده ای را دید با روی چون ماه

(۱) از کتاب شعر و ادب . (۲) از کتابی (۳) در کتاب تاریخ اصوات و هنر و ادب لغات در اساس بزرند . تألیف دکتر احمد صبر اردو بادی استاد دانشگاه تبریز

طبع برین ۱۳۴۵ - (۴) از کتابی با همین نام

(۵) این حکایت از کتاب لطائف اللغات صفح ۲۹۱ نقل و اضافات آنرا از ارباب علم و ادب است

دو کیموی سیاه که خط میزشت از معلم پرسید که این جوان کیست؟ گفت پسر سید مصدق زاده ای، جلال الدین مومنانم دارد و در این سن بسی فضایل کسب کرده. انواع شعر با بنیادت نیکو نگویید و اصناف خط را بسیار خوب می نویسد. همچون مظهر گفت چیزی برید برید بگوئی بزرگ تا مشرفه خط ترا حفظ کنیم. او بر بید این قلعه را گفت و در پشت و پیشش داد :

چاپیز است که در سنگ اگر جمع شود / اصله با قوت شود سنگ بدان مقدار  
پاکی طینت و اصل که نه بسته او / تربیت کردن محصل از خلقت مینا  
در من این بره صفت است کنون مینا / تربیت از تو که خورشید مهبان آرا

معمربن مظهر از لطف شعر و حسن خط او تعجبش و پند پرسید. سید مصدق را طلبید و گفت من خودم که فرزند تو پیش من باشد تا تربیت او چنانکه باید بشود قیام نایم که کجیب قایمیتی دارد. و اگر تربیت بد بود در زمان و آنچه در زمان بشود. لیکن تا سواد در وی است به نمانت نزد تو خواهد بود. بعد از آنکه ما حسن سپید کند او را بزرگوار کرد. پس او هزاره دیار صلوات قلعه بی او و او تحصیل علوم شتغال نمود (.....) سید جمال صلوات آرا آن پس روز بهمان ترقی مروج نمود تا مشهور کفایت کردید. و میرزا انصاری آن مظهر بود. توفیق به پیغمبر سزا داد از چهره انسان غریب غریزه آن است گاه گردید :

توفیق و نوارش علم از مال و حق و زبانی در دادار کردن و ترقیات مستعدان نمجرب میکند دستهای که فقیر باشد  
ویر تر توفیق میاید چه فقر خود مانع ندک است

حکایت کنند که امیری را کاتبی زبردست بود که در او در زیاده داشت. غرض از بیضا می نمود و وقتی در منزل خود بنوشتن با سرهاست امیر شتغال داشت. ناگاه خود را و پیش آمد و گفت «آرد و دهان نمانده است» کاتبین تفرق خاطر بی اراده همین عبارت را صریح مبالغه در نوشت بود چون بنظر امیر رسید از این عبارت ناخوش گشت و از کاتب استفسار کرد و او تصدیق داشت امیر زمان تا از بهر جت آرایش آسایش خاطر او را فراهم آرد که حیث است چنین بزمندی بر ایشان خاطر باشد :

بمیز ز فقر کند در لباس عیب ظنور / که نان کند در ویش طعم جو وارد  
مرا تجبه معلوم شد در آخر حال / که قدر مرد و علم است و قدر علم بیال



بعد از نام حضرت علی رضی عنہ و سایر ائمه اربعی علیه السلام، (ع ۳) بصوات بلند علیه قرائتند و بکرم صحابه اربعه و شهدای اسلام و امامان دکان (رضوان الله علیهم) یا رضی الله عنہم یا (رض) تخریر نمایند. و ملا و فقها را در سوره تائیدیه یا (سوره) مرقوم دارند. و نسبت به صاحبان مقامات سیاسی و دینی و علمی گذشته و معاصر و فرزندان و دشمنان هر یک و پرچم و پهلوان روز، رعایت و بی احترامی نمایند و فرموده های پیامبر گرامی خود را نصب السین قرار داده با مومندگان ضد بیعت و امر بانی و غوی پسندیه و رفتار کنند. و در گفتار و کردار و نوشته خویش منظور و ممول دارند :

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ :

إِنَّكُمْ لَتَسْعَوْنَ النَّبَايِبَ أَمْوَالِكُمْ لَكِنْ تَبْجَعُونَ بِأَفْحَالِكُمْ

« فتح المغنا ۸۷۷ »

إِنْ أَحْبَبْتُمْ إِلَهُكُمْ إِلَى اللَّهِ فَاحْبَبُوا إِلَهُكُمْ إِلَى اللَّهِ

مَنْ لَا يَشْكُرُ النَّاسَ لَا يَشْكُرُ اللَّهَ      مَنْ لَا يَشْكُرُ الْقَلِيلَ لَا يَشْكُرُ الْكَثِيرَ

« فتح المغنا ۷۸۱ »

« فتح المغنا ۱۱۲ »

دولت علی سبب نبود  
 باغی نشد ادب ندود  
 قلمت علی بن ابی طالب  
 فی اللرض  
 یا ذری الضعیف فقیه المعلوم  
 کتبه حبیب الله رضا ط ۱۳۹۰

وقال صلى الله عليه وآله : مثل المؤمنین فی توادعهم وتراحمهم كمثل الجسد اذا اشتكى بعضه  
 تداعى سائرهم بالتهدى والتحیى و بی هفتاد و نه

بزرگم هست سر یک پیکرند هر کس از شیر نریک گوهرند  
 نوشته دانی را که بنام خدا و آیات قرآن و یا نامهای پیغمبران و مصومین علیهم السلام موشع است عزیز و محترم شامند  
 و آنها را از جای آلوده و کثیف و ناپاکی دور دارند . در شا و القرب و علمی این حدیث نبوی مکرر است :

من رفع خطا من الارض مكنها يافيه انتم الله اخلالا لله ولا ينجيه من ان يذنب من كان حيدا الله من الصلوات حين و تحفف على العبد  
 و ان كان من الخير كين + و هر بنای این زمین ، عقل و استسناح نبات ، وقت بکاربرد ، با عقلی الهی ، رعایت امانت سمول اند  
 تا تصرف در او ( مایه رضی صاحب ) تصویف و تبیل وی نپذیرد نوشته ایمان تا آنجا که استیفاء و مظلوم و مسووم باشد . و نوشته  
 که حرکت و اجاب و نظایمی که مبطلا گرداند چه اندازه در تغییر معانی کلمات تاثیر دارد ، محرم مجرم ، رفا فنا شود ، و نفعی نفعی و نسیان  
 مسکن ، گریه گریه . و نظایمی که فعلی کرده چنانکه گفته اند چه واقف شدی محرم را از باش که محرم بیکس فقط محرم شود ؟ یا  
 در بعضی نظایمی لغت نیست زیر نظایمی بزرگ است . « بزرگ و آیات قرآنی و حدیث نبوی ، او اکنون از دشمنان پیر رود  
 و هر من غفلت ، قدرت اعطای نخستین را از آنان گیرد + و چون حدیث و خبر و حدیث نویسنده ذکر کند را نیز فرض دارند  
 تا کسی مبطلا و اشتباه و نخواند و با جهت و اعتبار آن همیستان بیاید +  
 با داشتن نیزه و نظایمی از کتب ساری و فضایل اخلاقی باز نماند که اصل سعادت و آسودگی ،

دین و دوز و معرفت که سخنندان سجع کوه برد سلاح دارد و کس در حصار نیست

از این روی بنا بر رعایت ایان و ادب نظایمی خود را که همچون خزانده نیستند در زیرت و بدو در آن رنج نبرد ، صرف نوشتن لا احاطا  
 و پیرو دانی که نفع دینی و اخروی ندارد نمیکند ، و از نوشتن مطالب باطل بکنند و بیعت و ظروف واقع بر بندند . و بدین سبب آسودگی  
 و مشورت و گمراهی بیگان خدمت قم خود را نماندند . زیرا دشمنان و نیا و آخرت بر این جوهر شریف است +  
 سعی میکنند آثار غیر و باقیات ممالک از آنان بر حصار روزگار بمانند . لذا در آنجا و کتابهای مفید و تعلیمات آموخته میزنند تا خود را  
 سزاوار رحمت حق و مغفرت او و شایسته نام نیک گردانند . اندوه جادوید ما که گوییم نام نیست که مقبول ذکر خیر زندگی نام است ؟





نقصی ندارد. پس از مغربی، استاد فرمود خطی بنویسند و بیاورند. با سرعت این دو شعر را نوشته بنفشان رساندم.   
 اماقی حدیث سرود و چون لاری را درین کسب با شوق فراوان دیدم   
 و تمی تخم را دیدم باوقار و آهنگی از انرا شنیدم و غمینی که کسی آن تکیه کرد پس زخم زنگت بنفاد صنف و قصر و فکالت   
 انگشت اندوه با زبانی حکیم و متذکره که داده با قلم صحن فرمود. این سخن سیرت در دوشین نهایت شوق نگیزد و مؤثر بود. آرزوی   
 اشعاری بنامت بخاطر رسید و بزبان قلم آمد که چند فرود آن ثبت میشود.

چهارم است فرودتر ز ثبت استاد که امده که کور ز غفلت استاد. پر است دل ز محبت سرمه شوق. بگردان است مرا طوقش استاد   
 صفای نظر صفای دل صفای حضور. چو باغ گشته فراخم خورشید استاد. چه عجب است که پیش گلزاره بگذرد   
 غصه از این دو استاد چه بر سر مرا خاطر و دایه غرض سرست بخش است که در باغم را با عاودنای کشاید.

### فرا مش مکن حق استاد و خط که بر همت او تنبسیا و خط

نه استادان بردین و همروز آنا که صاحب عقیده و خصالند. با نغمه نسبت بلیکیر که دست بیکت و صمیم اندازنده درین   
 و خط که برین گزند که این صفت نفاق آینه و اهرن انجیر است. و آنگاه که محبت برهنه مقدم و زیر باری صحن است   
 چه ازین کیسی سعادت اشما و کجایی خیزد و ازین دو هزاران نیز انجیر و کفرین آن خط باشد.

از ضمن گیامات کردیم خطا بکت از محبت است و آتی برگاه؟ و عارف نامی با در کتاب شنوی فرمایید:

از محبت تمنا شیرین شود و از محبت تمنا شیرین شود. از محبت درد با صافی شود. از محبت درد با شافی شود.

از محبت غار با گل میشود. از محبت سحر که با گل میشود. از محبت زار نوری میشود. از محبت دیو وحشی میشود.

این محبت هم تنبیه و آتش است کی گزافه بر چنین سخن نوشت

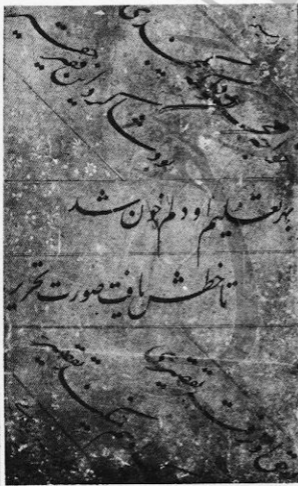
برغوف سیر او پسندید و بنزدان استشنا؛ گاه اتفاق افتاده است حق ناشناسی بیجا که در آندون خاطر استاد

اقدام کند و یا یکدو تن مشاجره با یکدیگر بر خیزند در عایت او لب تواضع بجای نیارند.

نقل و حکایت : وقتی همسید خان از بکت بسال ۹۳۵ هجرت را فتح کرد و خواجرا اسحاق سیاه پاشا

(دولتت بنسره و اعمال آذربائی)

(چه محمود شبلی) و میرعلی هروی با این هنرمندان یکی به بنام او چنانچه میرعلی در آنجا محمود را پیش کرده است و در تقسیم و ترکیب  
 کوشید محمود در کف توجیه میرعلی بقضات عالی رسید چنانکه بیکیست از شاگردان میرعلی بگوید او نرسیدند. با اینکه میرعلی برای بزرگ  
 رنج بسیار کشیده بود و آخر نسبت با همستاد جبارت در زیاده و او را بجزید و خاطر ساخت. استاد این باره قطعی بر این مضمون فرمود:  
 انوار محمود آنگاه یک چندی بود مشاگرد این مقبره فقیر یاد او هم با او زلفت عقل آنچه دانستم از عقل و کیش  
 تبر سلیم او در دم خون شد تا خطش یافت صورت تحریر او حق از زلفت تقصیری یکت او هم نیکت تقصیر



نیکت و به هر چه می رسید او  
 بر ما میکند بست نام فقیر (۱)  
 صاحب عالم آرا گوید که: وقتی خواجهمحمود  
 این قصه را شنید نیکت از سر او نیکت  
 غلط گفتن آنرا آنچه در نویسم نام او کنم ؟  
 که اگر واقع باشد هر چند صورت خطی بر صورت  
 دارد. اما نهایت بی ادبی است .

(۱) قطعه مقابل شامل سه بیت از این قطعه است  
 که با رقم نوزدهمین مصادیقی دیده میشود و از  
 حرکات که در شاهنامه قطعه چنین بر می آید  
 که خطی بر مصادیقی باشد و نام حاضر از آن کزن  
 مجهول باشد نوزدهمین بوده که در آغاز خط  
 نوزدهم نوشته و بعد از آن با حسن گفتا کرده است  
 این قطعه از روزنامه مکرّم (کرم) آورده شده است

**حکایت :** یکی در صفت کشتی گرفتن سرآمده بود و سید و صفت بنده فخر به نسبتی و هر روز بنوعی آن کشتی کوفتی مگر او شایسته شش یا یکی از شش گردان سبلی داشت سید و پنجاه و نه بندش را بخواست مگر یک بند که تعلیم آن فرغ انداختی تا خبر کسی فی الجمله هر وقت صفت سرآمده و کسی با او امکان مقاومت نبود تا بخدی که پیش یک آن روز کار گفته بود استناد و فضیلتی که صفت از روی بزرگیت و حق تربیت و گردن بقوت از او کمتر نمیتیم. ملک این ترک او بسپارند آمد فرمود تا مسامت کند مقامی متسع - ترتیب کرده و در ارکان دولت و احیاناً حضرت دژ و آوران روی زمین حاضر شدند . پسر چون پلی است اندک ... استاد است که چون بقوت از او بزرگ است ، بدان نیز غریب که از روی ضحان داشته بود با او دو بخت پیروغ آن نه است استاد به دوست از زمینش با همی سرگرد و فرود کوفت ، خرو از خلق برخواست ... آنقدر از زمانه نخل بونیم قفا آشته تا سینه زو فانی یا وفا خود نمود در عالم یا مگر کس در این زمانه بخندد کس نیا موفت علم تیر از من کرد مرا بخت شایسته بخرد

مؤلف احوال آثار آورده است که عبدالمکریم جوارزی برادر عبدالحق انسی و برادر از خوشترینان در بار سلطان یعقوب آق قریوب بوده . او مرادی بی آزار و استغفاری طبع بود و شرفیخت گویند در ده غش پریشانی حاصل آمده بود و گاه بگه با اطرافیان حکمای غریب میکرد . روزی برود برادر قطعه ای نوشته بحضرت سلطان یعقوب عرضه کردند امیر خط انسی را بیشتر پسندید این سخن بر عبدالمکریم گران آمد گفت این هر دو قطعه ناپاک شده بر بردوش واجب است آن دورا در عرضی که نزدیک بود آنگذ چون دو قطعه را از آب گرفته معلوم شد که خط انسی نوشته و در آن عبدالمکریم همچنان بجای مانده است . اگر چه این داستان با افسانه میماند ولی با توصیفی که از خود عبدالمکریم کرده اند چنین رفتاری در زمینمانیه و متقی ثبات خط عبدالمکریم در آب نیز مستعد نیست زیرا که در مقام کتبه بعضی هست که رنگ آن آب نیل نمیشود .

در مجال سینه نایه تنها بنفره و هنرمند باشد بگرد صفات عالی انسانی و شناخت مراتب درجات هر کس نیز باید بنزد باشد که گفته اند خوشنویسان چه آسان آدم شدن چو شغل ؟ هر مرتبه از خود جویسکی دارد که نظر مراتب کفنی زنیستی ؟  
استاد من نیزین خط بر اتم نقل کرد که یکی از شاگردان کلمه از عا کرده بود که خطم با خط او هست و رسید است این ادعا گوش حکم برسد روزی که آن شاگرد نوشته خود را بنفراست امیر رساند ، استاد با او میگوید خوب نوشته امی اما میان این دال تو و دال من چندان تفاوت است

أَفْعِدْ مَا تَأْتِي عَلَى تَفْسِيرِ وَالِدِي  
وَأَنْ تَأْتِي مِنِّي وَالِدِي الْفَضْلُ وَالشَّيْفُ